

دانشکده خصوصی
بحثی درباره عناصر داستان

علی مؤذنی



۱۳۹۷

سرشناسه	مؤذنی، علی، ۱۳۳۷-
عنوان و نام پدیدآور	دانشکده خصوصی: بحثی درباره عناصر داستان/ علی مؤذنی.
مشخصات نشر	تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	۱۶۱ ص.
شابک	۹۷۸۶۰۰۰۴۳۶۵۳۴۵
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	کتابنامه.
عنوان دیگر	بحثی درباره عناصر داستان.
موضوع	داستان نویسی -- Authorship -- Fiction
موضوع	داستان -- هسته های داستانی، پی رنگ ها، و غیره -- Fiction -- Stories, plots, etc
شناسه افزوده	شرکت انتشارات علمی و فرهنگی Elmi Farhangi Publishing Co
رده بندی کنگره	۱۳۹۶ م/۳۳۵۵ PN
رده بندی دیویی	۸۰۸/۳
شماره کتابشناسی ملی	۵۰۱۷۰۳۴

دانشکده خصوصی

بحثی درباره عناصر داستان

نویسنده: علی مؤذنی

چاپ نخست ۱۳۹۱

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

حروفچینی در ماده سازی: "ت" ارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی، چاپ، صحاف: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتبه

حق چاپ محفوظ است



انتشارات
علمی و فرهنگی



اداره مرکزی و مرکز پخش: خیابان نلسون ماندلا (افریقا)، چهارراه حنی (پان کمان)، کوچه کمان، پلاک ۲۵؛ کدپستی: ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۹۶۴۷؛ تلفن: ۸۸۷۷۴۵۶۹-۱؛ فکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲-۱؛ تلفن: ۲۹-۸۸۶۶۵۷۲۸؛ تلفکس: ۸۸۶۷۷۵۴۴-۴۵
www.elmifarhangi.ir info@elmifarhangi.ir

آدرس اینترنتی: وبسایت فروش آنلاین: فروشگاه مرکزی (پرنده آبی): خیابان نلسون ماندلا (افریقا)، بین بلوار گلشهر و ناهید، ابتدای کوچه گلفام، پلاک ۷۲؛ تلفن: ۲۲۰۲۴۱۴۰۳

فروشگاه یک: خیابان انقلاب، روبه روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۱۶-۶۶۹۶۳۸۱۵ و ۶۶۴۰۰۷۸۶
فروشگاه دو: میدان هفت تیر، خیابان کریمخان زند، بین قائم مقام فراهانی و خردمند، پلاک ۱۳؛ تلفن: ۸۸۳۴۳۸۰۶۷

فروشگاه سه: خیابان کارگر شمالی، روبه روی پارک لاله، نیش کوچه ستاره، نمایشگاه و فروشگاه محصولات فرهنگی سازمان تأمین اجتماعی، پلاک ۱

فهرست مطالب

پیشگفتار هفت

فصل اول: زبان ۱

نقش هنری زبان ۲

نثر داستانی ۳۶

فصل دوم: روایت ۳۹

زاویه دید ۴۱

تفاوت میان داستان‌نویس و داستان‌گو ۴۳

دانای کل نامحدود ۴۵

دانای کل محدود ۵۱

اول شخص مفرد ۶۰

شیوه نمایشی ۶۸

شخصیت دیدگاه ۷۴

فصل سوم: طرح ۷۷

سازوکار طرح ۸۱

فصل چهارم: گفت و گو ۱۱۱

محاوره نویسی ۱۲۲

فصل پنجم: شخصیت ۱۳۱

وجوه شخصیت ۱۴۴

منابع ۱۴۹

www.ketab.ir

پیشگفتار

فکر نوشتن شد. خیر کتابی در پائیز سال هزار و سیصد و شصت و دو در سر من افتاد. با یکی از استادان داستان قرار داشتم تا نظراتش را درباره یکی از داستان‌هایم بشنوم. استاد از خاطره سفرش به نیویورک گفت که چگونه در آنجا شاهد رونق کینی آموزش داستان برای مستعدان این رشته بوده است، از تدوین مانی داستان در دوران دبیرستان و دانشگاه‌ها و حتی آموزش‌های خصوصی. گفت: «یک شب دور از چشم میزبان نشستم و سیرگریه کردم برای خراب داستان‌نویسی خودمان که به دور از امکانات آموزشی، با شش نفر شدن خیلی از استعدادها یا به بیراهه رفتنشان می‌شود». استاد دست من گفت، زیرا مثلاً خود من جز رفت و آمدی با استادان داستان، که مدت‌ها کددام با دیگری از زمین تا آسمان فرق می‌کرد، و خواندن چند کتاب تاثیراتش که به تعداد انگشتان یک دست نمی‌رسیدند، امکان دیگری برای ارتقای سطح داستان‌نویسی‌ام در اختیار نداشتم. تازه، من و امثال من خوشبخت بودیم که به همین چند امکان دسترسی داشتیم، و گرنه — به قول استاد — استعدادهای پراکنده در سطح کشور در بی‌نصیبی از آموزش داستان، همچون عاشقی که دستش به معشوق نمی‌رسد، چه رنج‌ها که از این فراق نمی‌کشیدند! خدمت استاد عرض کردم که «فکر

نمی‌کنم حتی ده درصد از دانشی را فهمیده باشم که در کتاب خوب سیری در ادبیات غرب^۱ آمده است، زیرا این کتاب به تحلیل و تفسیر رمان‌هایی می‌پردازد که ما فقط اسمی از آن‌ها شنیده‌ایم. هیچ‌یک از این آثار ترجمه نشده‌اند، و من هم زبان انگلیسی‌ام آن قدر قوی نیست که بتوانم این آثار را به زبان اصلی بخوانم، در نتیجه، بخش مهمی از دانش عرضه‌شده در این اثر و نیز آثار دیگری از این دست برای من و امثال من پنهان می‌ماند. پیشنهاد استاد این بود که «هیچ راهی نداری جز آنکه زبان انگلیسی‌ات را تقویت کنی!»

دو سه روز با گذشت از منزل استاد تا دانشکده در ساعت پنج عصر، به این فکر کردم که چه باید کرد و چه اتفاقی باید رخ بدهد تا حال و روز آموزش دانشجویی ما دگرگون شود. غم استاد با من مانده بود و آن سیر گریه‌ناکش در دراز چشم میزبان نیویورکی تبدیل شد به یک فکر که آن را در سی سالگی به هر داستان‌نویسی عرض کرده‌ام، اینکه باید این شیوهٔ مرضیه‌ما شود که تجربیات داستانی خود را قلمی کنیم و دانش خود را، زیاد یا کم، براساس یکدیگر بگذاریم و این رسم غلط قدیمی را براندازیم که بخشی از دانش و تجربهٔ این مرزوبوم با هر مرگی به خاک سپرده می‌شود. خوش‌ختانه، در طی سه دهه، به همت مترجمان، ترجمه‌های بسیار خوبی در زمینهٔ کتاب‌های تئوریک صورت گرفته است که جای تقدیر دارد. همچنین، در این زمینه، تألیفات از داستان‌نویسان و پژوهشگران وطنی به رشتهٔ تحریر آمده که هر چند تعدادشان به نسبت آثار ترجمه‌ای اندک است، مایهٔ دلخواه اندر خیال مرا راحت می‌کنند که استادان ما دیگر در سفر به نیویورک به حال غریب امکانات آموزش داستان‌نویسی ما گریه نمی‌کنند.

کتاب حاضر، حاصل تجربه‌های من است که به بضاعت اندک آن اعتراف می‌کنم. پس از مرور مقاله‌ها، متوجه شدم که ناخودآگاهانه

رفتاری را در نوشتن در پیش گرفته‌ام که داستان‌نویسی را به آن شیوه آموخته‌ام، یعنی غور در داستان‌های خوبی که می‌خواندم. معتمد داستان بد را یک بار بیشتر نمی‌شود خواند، و چه بسا به همان یک بار خوانده شدن هم توفیق پیدا نکند، اما داستان خوب را می‌توان بارها و بارها خواند. بررسی هر داستان خوب و چندباره خوانی آن برای دستیابی به تکنیک‌ها، بهترین آموزش برای من بوده است. فکر اینکه چگونه به چنین تأثیری رسیده‌اند؟ چگونه توانسته‌اند مرا بخندانند یا بگریانند؟ چرا من و هوای مثلاً داستان «تدی» سالیان از یک ماه پیش با من است و چرا «جورج» فاکتر با من می‌خورد و می‌خواهد و چرا «ژولین سورل» تا این حدی از اطرافیانم به من نزدیک‌تر شده است؟ هم‌زمان که در دانشکده هر روز با درس می‌خواندم، دانشجوی تخصصی دانشکده‌ای خصوصی بودم که استادانش تولستوی و استاندال و بالزاک و زولا و اشپیر و گرین و فانت و مینگوی و داستایوسکی و تورگنیف و چخوف و بسیاری دیگر بودند که همه آن سفارش می‌کردند: «از ما تقلید نکن، ما را کشف کن!»

شیوه درس خواندن خودم در آن دانشکده خصوصی را در این سری مقاله‌ها، به خصوص در بررسی داستان «صادق هدایت»، اجرا کرده‌ام. از این دست یادداشت‌ها بسیار دارم که اگر وقت و حوصله‌اش بود، در کتابی دیگر و در ادامه این مباحث، به چاپ خواهد رسید. نکته مهم دیگر اینکه پیش از نوشتن این مقاله هر صراحت و حتی می‌توانم بگویم تعصب داشتم که در بررسی آثار، فقط از زبان‌های وطنی استفاده کنم، با این تصور که به آثار نویسندگان خارجی به قدر کافی پرداخته شده و بهتر است و اصولاً نیاز است که ما بیشتر به خودمان پردازیم. اما در حین نگارش، به دریافتی دیگر از این موضوع رسیدم که باعث شد از فکر سخیف اولیه دست بردارم: یکی اینکه در عالم داستان‌نویسی، هر داستان‌نویس خوبی هم‌وطن من است، زیرا توانسته با داستانش اوقات بالارزشی برایم فراهم کند، دیگر اینکه اگر

به داستان‌های خوب پرداخته می‌شود، ناشی از درخشش آن‌هاست، و ماییم که به نور آن‌ها برای روشن کردن راه نیازمندیم. آن‌ها هستند که بر عالم ما می‌تابند و هریک از ما، به قدر فهم و درک خویش، از نور و گرمای آن‌ها بهره می‌بریم. داستان خوب جزو گنجینه بشری است و داستان‌نویسان خوب نیز صاحبان اصلی این گنجینه‌اند. واقعیت این است که من در دلم با نویسندگانی که ذکرشان رفت و بسیاری که نامی از آن‌ها برده نشد بسیار رفیق‌تر بوده‌ام تا با همسایه‌هایی که سال‌ها در کنارشان زیسته‌ام و از آن‌ها نه مصاحبت، که فقط مزاحمت نصیب برده‌ام. آن‌ها حتی از بسیاری از اعضای فامیل و دوست و رفیق برای من شناخته‌ترند. من با این‌ها بدون رودربایستی زندگی کرده‌ام، در برابر واقعیت‌ها بی‌پایه و وجه‌دشان ایستاده‌ام، و از طنازی‌شان لذت برده‌ام، همچنان که با همشان در می‌خوابیده‌ام. بنابراین، در این روزگار وانفسا که زیر سیطره ماهواره‌ها و نت قرار گرفته‌ایم، بیشتر از همیشه به ذهنیت سعدی نزدیک شده‌ایم که می‌گوید: «عضای یک پیکرند». گوهر آفرینش داستان‌نویسان یکی است و خودی و غیرخودی در عالم داستان‌نویسی جایگاهی ندارد.